هوالعلیم

معنای تقوا و مراتب آن

راه وصول و نشانهٔ رسیدن به بالاترین مرتبهٔ تقوا چیست؟

عید فطر ۱۴۲۸ هجری قمری

بیانات
آیت اللَه حاج سیّد محمد محسن حسینی طهرانی
قدّس اللَه سرّه

أعوذ بالله من الشّيطان الرّجيم
بسم الله الرّحمٰن الرّحيم

الحمدُ للّهِ الواصِلِ الحمدَ بالنِّعَمِ و النِّعَمَ بالشُّكرِ نَحمَدُهُ عَلىٰ آلائِهِ كَما نَحمَدُه علىٰ بَلائِهِ، و نَستَعينُه علىٰ هٰذِه النُّفوسِ البِطاءِ عَمّا أُمِرَت بِه، اَلسِّراعِ إلىٰ ما نُهِيَت عَنه و نَستَغفِرُه عمّا [ممّا] أحاطَ بِه عِلمُه و أحصاهُ كِتابُه؛ عِلمٌ غيرُ قاصِرٍ و كِتابٌ غيرُ مُغادِرٍ و نُؤمِنُ بِه إيمانَ مَن عايَنَ الغُيوبَ و وَقَفَ علَى المَوعودِ؛ إيمانًا نَفىٰ إخلاصُه الشِّركَ و يَقينُه الشَّكَّ.
و نَشهَدُ أن لّا إلٰهَ إلّا اللهُ وَحدَهُ لا شَريكَ لَهُ و أنّ محمّدًا عَبدُه و رَسولُه؛ شَهادَتانِ تُصعِدانِ القَولَ و تَرفَعانِ العَملَ، لا يَخِفُّ ميزانٌ توضَعانِ فيه و لا يَثقُلُ ميزانٌ تُرفَعانِ عَنه.
أوصيكُم عِبادَ اللهِ بتَقوَى اللهِ الّتي هى الزّادُ و بِها المَعادُ [المَعاذُ]؛ زادٌ مُبَلِّغٌ و مَعادٌ [مَعاذٌ] مُنجِحٌ دَعا إلَيها خَيرُ داعٍ و وَعاها خَيرُ واعٍ؛ فَأسمَعَ داعيها و فازَ واعيها.[1]

﴿بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ ۞ قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ ۞ ٱللَّهُ ٱلصَّمَدُ ۞ لَمۡ يَلِدۡ وَلَمۡ يُولَدۡ ۞ وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ كُفُوًا أَحَدُۢ﴾.[2]

---

[1] نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ۱۶۹. ترجمه:
«تمام مراتب حمد و ستایش مختص خداوندی است که حمد را به نعمت‌ها و نعمت‌ها را به شُکر متصل گردانیده و پیوند داده است. او را بر آلاء و نعمت‌هایش حمد می‌کنیم همچنان‌که بر بلایش او را حمد می‌نماییم. و بر (مهار کردن) این نفوس که نسبت به آنچه که مأمور به انجام آن است کُند و کاهِل، و نسبت به آنچه که از آن نهی شده است شتابان است، از او یاری و استعانت می‌جوییم. و از او غفران و آمرزش می‌طلبیم برای آن گناهانی که علم او به آنها احاطه دارد، و کتاب (تکوینی) او همهٔ آنها را به شمارش درآورده؛ علمی که قاصر نیست و کتابی که چیزی را وانگذاشته است. و به او ایمان داریم ایمان کسی که غیب‌ها را بِالعَیان مشاهده نموده، و بر آنچه که وعده داده‌اند واقف گردیده است؛ ایمانی که اخلاصش، شرک را زدوده، و یقینش، شک و تردید را از بین برده است.
و شهادت و گواهی می‌دهیم که معبود و مؤثّری نیست غیر از الله، یگانه‌ای که او را شریکی نیست، و شهادت می‌دهیم که محمد صلّی الله علیه و آله‌وسلّم، بنده و فرستادهٔ اوست؛ که این دو شهادت، قول و گفتار (کلمهٔ وجودی انسان) را بالا می‌برند و عمل را رفعت می‌بخشند. کفّهٔ میزانی که شهادتین در آن قرار گیرد سبک نمی‌شود (و تهی و بی‌ارزش نمی‌گردد) و کفّهٔ میزانی که در آن قرار نگیرند (هرگز) سنگین نمی‌گردد (و عملی در آن با ارزش نخواهد بود).
ای بندگان خدا! شما را به تقوای خدا توصیه می‌نمایم، که همین تقوا زاد و توشهٔ آخرت است و در قیامت با آن بازمی‌گردیم و محشور می‌شویم [یا پناهگاهی از آتش است]؛ زاد و توشه‌ای است که انسان را به سر منزل مقصود می‌رساند و بازگشتی [یا پناهگاهی] نجات‌بخش است. بهترین دعوت‌کننده (پیغمبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم) به‌سوی آن دعوت کرده است و بهترین فراگیرنده (امام علیه السلام) آن را فرا گرفته و به جان و دل پذیرفته است، پس هم این دعوت‌کننده (حق دعوت را ادا نموده و) دعوت را به گوش رسانده و هم آن فراگیرنده به فوز و رستگاری رسیده است.» (محقق)

[2] سورهٔ اخلاص (۱۱۲) آیات ۱ ـ ۴. الله شناسی، ج ۳، ص ۲۵۶:
«به اسم خداوند که دارای صفت رحمانیّت و رحیمیّت است ❋ بگو: داستان از این قرار است که خداوند دارای صفت أحدیّت است ❋ خداوند صمد است (مقصد و مقصودِ همه است، یا توپُر است و توخالی نیست) ❋ نمی‌زاید و زاییده نشده است ❋ و هیچ‌کس برای او همتا و انبازی نمی‌تواند بوده باشد.»

اللّهمّ صلّ و سلِّم و زِد و بارِک علیٰ رسولِک و خاتَمِ رُسُلِک و مُبلِّغِ رِسالاتِک، الرّسولِ النّبیِّ المَکّیِّ المَدَنیِّ التِّهامیِّ القُرَشیِّ، صاحبِ لِواءِ الحمدِ و المقامِ المحمود، أبیالقاسمِ محمّدٍ الحمیدِ المحمود.
و صَلِّ و سَلِّم علیٰ أخیه و وصیِّه و صِهرِه و ابْنِ عَمِّه و خَلیفَتِه مِن بعدِه، قائدِ الغُرِّ المُحَجَّلین و یَعسوبِ الدّین و إمامِ المُتّقین، أمیرالمؤمنین علیِّ بنِ أبیطالبٍ علیه السّلام، و علَی الصّدّیقةِ الطّاهرة، الحَوراءِ الإنسیَّة، البَتولِ العَذراء، و الشّفیعةِ فی یومِ الجزاء، فاطمةِ الزّهراء، و علَی الحسنِ و الحسین، و علیٰ علیِّ بنِ الحسین و محمّدِ بنِ علیٍّ و جعفرِ بنِ محمّدٍ و موسَی بنِ جعفرٍ و علیِّ بنِ موسیٰ و محمّدِ بنِ علیٍّ و علیِّ بنِ محمّدٍ و الحسنِ بنِ علیٍّ و الحجّةِ المُنتَظَرِ المهدیّ. حُجَجِکَ علیٰ عِبادِک و أُمَنائِک فی بِلادِک. اللّهمّ سَهِّل مَنهَجَهم و عَجِّل فی فَرَجِهم و اجعَلنا مِن شیعتِهم و مَوالیهِم و الذّابّینَ عنهُم.

معنای «تقوا» در آیات و روایات

قال اللهُ الحکیمُ فی کتابِه:

﴿یَٰٓأَیُّهَا ٱلَّذِینَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِۦ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُم مُّسۡلِمُونَ﴾.[1]

برای تعجیل در فرج امام زمان، حضرت ولیّعصر [علیه‌السلام] و [برای] رفع گرفتاری از قاطبهٔ مسلمین، صلواتی ختم کنید.

در این آیهٔ شریفه، خداوند متعال مردم را به بالاترین مرتبهٔ تقوا توصیه می‌کند:

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر بناست که تقوا پیشه گیرید و خود را به تقوا مجهّز کنید، پس چه بهتر که به بالاترین مرتبهٔ تقوا نائل بشوید و مرگ شما را درنیابد مگر درحالی‌که به مرتبهٔ تسلیم و اسلام حقیقی و واقعی رسیده باشید.

در این مسئلهٔ ﴿حَقَّ تُقَاتِهِۦ﴾ معانی نهفته است. چرا خدای متعال ما را دعوت می‌کند به «بالاترین» مرتبهٔ تقوا؟

در قرآن کریم و روایات ائمهٔ معصومین صلوات الله و سلامه علیهم أجمعین راجع به مسئلهٔ تقوا خیلی تأکید شده است.[2] بسیاری از آیات قرآن نسبت به تقوا تأکید دارد.[3] تصور بر این است که معنای تقوا همان ترس باشد:

﴿یَٰٓأَیُّهَا ٱلَّذِینَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ﴾؛ یعنی: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا بترسید.» یا ﴿وَمَن یَتَّقِ

---

[1] سورهٔ آل‌عمران (۳) آیهٔ ۱۰۲.

[2] به‌عنوان‌نمونه رجوع شود به:
الکافی، ج ۲، ص ۷۶ و ۷۸ و ۸۲ و ۱۱۶ و ج ۵، ص ۴ و ۱۳۳ و ج ۸، ص ۵۲ و ۲۰۷؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۹۵ و ۴۰۰؛ تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۱۸۱؛ نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ۳۰۴ ـ ۳۰۶؛ الخصال، ج ۲، ص ۴۸۳؛ الجعفریات، ص ۸۹؛ الزهد، ص ۱۷ و ۳۹؛ تنبیه الخواطر، ج ۲، ص ۱۱۸ و ۱۲۰؛ معانی الأخبار، ص ۴۰۵؛ مکارم الأخلاق، ص ۴۶۸؛ عیون الحکم، ص ۵۵ و ۱۵۴ و ۵۰۴؛ نزهة الناظر، ص ۱۴۵؛ الدّعوات، راوندی، ص ۴۶؛ أعلام الدّین، ص ۱۸۶؛ نهج الفصاحة، ص ۷۶۹.

[3] در بیش از ۳۰۰ آیه در قرآن کریم واژهٔ تقوا به‌کار رفته است و همین‌که خداوند در یک آیه انسان را به انجام کاری تشویق یا از انجام کاری نهی کرده، همان مفهوم تقواست. (محقق)

ٱللَّهَ يَجۡعَل لَّهُۥ مَخۡرَجٗا ۞ وَيَرۡزُقۡهُ مِنۡ حَيۡثُ لَا يَحۡتَسِبُ﴾؛[1] معنایش این است: «هر کسی که از خدا بترسد، خداوند برای او امور را سهل می‌گرداند.» یا آیهٔ دیگر که می‌فرماید: ﴿فَٱتَّقُواْ ٱلنَّارَ ٱلَّتِي وَقُودُهَا ٱلنَّاسُ وَٱلۡحِجَارَةُ أُعِدَّتۡ لِلۡكَٰفِرِينَ﴾؛[2] «بترسید از آتش دوزخ که وَقود آن مردم و سنگ‌ها هستند!» یعنی آتش‌افروزهٔ آن را مردان و مردم تشکیل می‌دهند؛ که به همان معنای ترس و خوف است. در واقع مسئلهٔ تقوا از نظر معنا با خوف که در آیات دیگر می‌فرماید، یکی است: ﴿وَأَمَّا مَنۡ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِۦ وَنَهَى ٱلنَّفۡسَ عَنِ ٱلۡهَوَىٰ ۞ فَإِنَّ ٱلۡجَنَّةَ هِيَ ٱلۡمَأۡوَىٰ﴾؛[3] «کسی که از خدا بترسد و از موقعیت پروردگار در نگرانی و اضطراب باشد، بهشت جایگاه او خواهد بود.»

صحبت در این است که خدا که ترس ندارد! انسان از چه چیز خدا باید بترسد؟ برای چه انسان باید از خدا بترسد؟ خداوندی که این‌قدر ارحم الرّاحمین است! در حدیث قدسی است:

من از پدر و مادر به شما رئوف‌تر و رحیم‌تر هستم![4]

اینکه ترس ندارد! برای چه انسان بترسد از یک ذاتی که آن ذات، اصل وجودش براساس لطف و براساس مرحمت است؟!

آن ذاتِ دارای رحمت و عطوفت و عَطوف را با دیدگاه خلاف برای ما تبدیل کرده‌اند به ذات قهّار، جبّار، صدمه‌زننده، مورد قهر و مورد جبروت قرار دهنده! خدایی که ارحم الرّاحمین است و آن‌قدر نسبت به بندگانش رحمت دارد و با آنها هم‌نشین و قرین است، به‌نحوی‌که در حدیث است:

اگر آن بندگانِ من که از من دوری می‌کنند، بدانند چقدر من نسبت به آنها اشتیاق دارم و چقدر نسبت به هم‌صحبتی و هم‌نشینی با آنها تمایل دارم، از شدت شوق و از شدت ذوق، روح از بدن آنها پرواز می‌کند![5]

---

[1] سورهٔ طلاق (۶۵) آیهٔ ۲ و ۳. امام شناسی، ج ۱۰، ص ۲۷۷:
«و هرکس که تقوای خدا پیش گیرد (و خود را از گناه و ناپسند در حفظ و مصونیّتِ او در آورد) خداوند برای او راه بیرون شدن (از مشکلات و مصائب و حوادث و فتن و بلایا و معاصی و شرّ شیطان رجیم) را می‌گشاید؛ (به‌طوری‌که به هیچ بُن‌بستی برخورد نمی‌کند، و در مقصد و مرادی که جلو می‌رود، راه برای او استوار و راه گریز و فرار از شرور و آفات برای او موجود است) ❋ و خداوند روزی وی را از جایی که هیچ گمان ندارد عطا می‌کند.»

[2] سورهٔ بقره (۲) آیهٔ ۲۴.

[3] سورهٔ نازعات (۷۹) آیهٔ ۴۰ و ۴۱. معاد شناسی، ج ۱۰، ص ۱۴۱:
«و اما آن کس که از مقام و منزلت و ربوبیّت پروردگارش در هراس باشد، و نفس خود را از هویٰ منع کند، حقّاً که بهشت مأوی و مسکن او می‌باشد.»

[4] رجوع شود به صحیح مسلم، ج ۸، ص ۹۷؛ إحیاء علوم الدّین، ج ۱۶، ص ۱۰۰؛ التفسیر المنسوب إلی الإمام الحسن العسکری علیه السلام، ص ۳۶.

[5] إحیاء علوم الدّین، ج ۱۴، ص ۹۵:

چنین خدایی که ترس ندارد!

ترس، از برخورد ناملایم است. جایی که ذات باری تعالیٰ، تمام وجودش نسبت به بندگان، همه رحمت و عطوفت است و حتی حالت رجوع بنده به خود و توبهٔ بعد از گناه را بالاتر از حال عبادت ظاهری می‌داند ـ این‌قدر مسئله، مسئلهٔ مهم است ـ که می‌فرماید:

اگر بندهٔ من گناه کند و توبهٔ به‌سوی مرا انجام بدهد، برای من بهتر است از اینکه عبادت کند و بدون آن بازگشت و بدون آن توجه باشد![1]

توجه قلبی، ملاک ارزش عمل نه کثرت آن

می‌دانید معنای این حرف چیست رفقا؟ معنایش این است که آنچه خدا از ما می‌خواهد، توجه ما به‌سوی اوست نه عمل ظاهر! اینکه ما به این در مراجعه بکنیم مورد پذیرش پروردگار است و جای دیگر نرویم؛ اینکه فکر و قلب متوجه او باشد مورد خواست پروردگار است، نه زیادی عمل و نه بسیاریِ کار و نه اقدام به اعمالی که خود انجام دادن آن عمل مانع شود که این حال برای انسان پیدا بشود.

خیلی نکته، نکتهٔ دقیقی است! خود انجام دادن عمل باعث بشود که نفس نسبت به اعمال، احساس رضایت کند؛ حالت شرمندگی و خجالت نسبت به خدای متعال در انسان حاصل نشود؛ اعمالی که انسان انجام می‌دهد، آن اعمال پوششی برای توجه انسان باشد؛ به ظاهر، نماز می‌خواند. به ظاهر، نماز شب می‌خواند. به ظاهر، قرآن می‌خواند. به ظاهر، ذکر می‌گوید. به ظاهر، به کارهای خیر اقدام می‌کند، ولی همین انجام دادن امور ظاهری و امور خیر باعث وجود حالتی در نفس او می‌شود که می‌گوید: «الحمدلله ما موفّقیم! الحمدلله توفیق داریم اینها را انجام بدهیم! الحمدلله خداوند ما را موفّق کرده است! الحمدلله...!» این الحمدلله‌ها نه از روی نیاز است، بلکه از روی ناز! درحالی‌که خدای متعال «نیاز» می‌خواهد، «ناز» نمی‌خواهد؛ «ناز» اختصاص به او دارد و «نیاز» اختصاص به ما دارد.

آن حالت شرمندگی و حیا و خجالتی که به‌واسطهٔ کوتاهی در عمل برای بنده پیدا می‌شود، برای پروردگار

«أوحَی اللهُ تَعالیٰ إلیٰ داودَ: یا داودُ، لو یَعلمُ المُدبِرونَ عَنّی کیفَ انْتِظاری لَهم، و رِفْقی بِهِم، و شَوقی إلی ترکِ مَعاصیهِم، لَماتوا شَوقاً إلَیّ، و تَقَطَّعَتْ أوصالُهم مِن مَحبّتی. یا داودُ، هذه إرادَتی فِی المُدبِرینَ عَنّی، فَکیفَ إرادَتی فِی المُقبِلینَ عَلَیّ!»

[1] الکافی، ج ۲، ص ۴۲۴:

«**[قال رسول اللهُ صلّی الله علَیه و آله و سلّم:] ...و لولا أنّکُم تُذنِبونَ فَتَستَغفِرونَ اللهَ لَخَلَقَ اللهُ خَلقًا حتّیٰ یُذنِبوا ثُمّ یَستَغفِروا اللهَ فَیَغفِرَ اللهُ لهم، إنّ المُؤمِنَ مُفَتَّنٌ توّابٌ. أما سَمِعتَ قَولَ اللهِ عزّ و جلّ:** ﴿إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلتَّوَّٰبِينَ وَيُحِبُّ ٱلۡمُتَطَهِّرِينَ﴾[1] **و قال:** ﴿ٱسۡتَغۡفِرُواْ رَبَّكُمۡ ثُمَّ تُوبُوٓاْ إِلَيۡهِ﴾.[2]»

۱) سورهٔ بقره (۲) آیهٔ ۲۲۲.

۲) سورهٔ هود (۱۱) آیهٔ ۳ و ۵۲ و ۹۰.

شیرین‌تر و احلیٰ است از آن حالت عبادتی که انسان پس از انجام آن، آن حالت را به خود می‌گیرد! آن حالت خیلی ارزش ندارد. لذا خدای متعال می‌خواهد بنده‌اش به او توجه کند؛ اگر هم عملی انجام می‌دهد، آن عمل را وسیلهٔ برای رسیدن به او قرار بدهد، نه‌اینکه نفس دلْ خوش کند!

تبیین حقیقت معنای تقوا

حال این مسئلهٔ تقوا چگونه معنا پیدا می‌کند؟ ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِۦ﴾؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، تقوا داشته باشید.» معنای تقوا داشتن، نه به معنای ترس است که به غلط ترجمه شده، و نه به معنای خوف است که معنای همان بیمناکی از فردی است که انسان مورد قهر و غضب او قرار می‌گیرد. معنای تقوا عبارت است از: یک نوع بیمناکی و نگرانی نسبت به نرسیدن مواهب عالیه و کمالاتی که خداوند برای انسان مقدّر کرده است. این معنا، معنای تقواست.

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ﴾ یعنی در مسائل خود و نسبت به عاقبت خود و نسبت به از دست دادن آن مواهبی که خدای متعال برای شما تقدیر کرده است، نگران باشید! خدای متعال برای شما مواهب کوچک و عطایای پَست تقدیر نکرده است. آمدن شما در این دنیا برای رسیدن به مطالب دیگری است. این زندگانی دنیا را با مسائل پوچ نگذرانید. این دنیا را با پرداختن به امور عادی طی نکنید که از آن مواهب و از آن عطایا محروم خواهید شد.

پس مسئلهٔ تقوا عبارت است از: یک نوع نگرانی نسبت به عواقبی که خدای متعال آن عواقب را به‌عنوان مقاصد و غایات و اهداف برای خلقت ما تقدیر فرموده است؛ آن مسئله عبارت است از رسیدن به معرفةالله! لذا وقتی که در آیات نسبت به تقوا تأکید می‌شود، معنایش این می‌شود که انسان باید برای نگران بودن نسبت به نرسیدن به فعلیت‌ها، که خدای متعال استعدادات ما را برای آن فعلیت‌ها قرار داده است، به‌دنبال چاره و به‌دنبال وسیله‌ای بگردد.

در آیهٔ دیگر که می‌فرماید: ﴿فَٱتَّقُواْ ٱلنَّارَ ٱلَّتِي وَقُودُهَا ٱلنَّاسُ وَٱلْحِجَارَةُ﴾؛[1] یعنی خود را برای چنین آتشی در وقایه قرار بدهید، خود را در پوشش و سپر قرار بدهید و بین خود و بین آتش، سپر قرار بدهید. انسان باید برای رسیدن به آن مراتب خودش را در سپر قرار دهد و در وسیله‌ای قرار بدهد که آن وسیله رفع نگرانی از عدم وصول به آن مراتب کند.

﴿وَتَزَوَّدُواْ فَإِنَّ خَيْرَ ٱلزَّادِ ٱلتَّقْوَىٰ﴾؛[2] «بهترین زاد تقواست.» معنایش این است که انسان در موقعیتی باشد که آن موقعیت بتواند برای او توشه‌ای بشود برای رسیدن به آن مرتبه.

---

[1] سورهٔ بقره (۲) آیهٔ ۲۴.

[2] سورهٔ بقره (۲) آیهٔ ۱۹۷.

بناءً علیٰ هذا در اینکه آیهٔ شریفه می‌فرماید: ﴿اَتَّقُواْ اَللَهَ حَقَّ تُقَاتِهِ﴾؛ معنایش این است که انسان می‌تواند دارای مراتب مختلفی از این زاد و راحله و وقایه و سپرِ برای نگرانی از وصول به این مسائل باشد.

مراتب مختلف تقوا و احکام الهی

تقوا دارای مراتب مختلفی است و بر همین اساس، احکام و تکالیفی که برای ما مقدّر و تکلیف کرده‌اند، آن احکام و تکالیف مختلف است؛ تکالیف ظاهر، تکالیف باطن. خود تکالیف باطن هم برحسب مراتب افراد، دارای مراتب مختلف است؛ برای عوام و آن کسانی که درک و شعور چندانی از مراتب ندارند، تکلیف فرق می‌کند تا آن کسی که ادراک و شعورش قوی‌تر است و قوای درّاکهٔ او مطالب دیگری را متوجه شده و به‌واسطهٔ سعهٔ صدر و وسعت ذهن و اطلاعات به دست آمده، به مسائل دیگری رسیده است؛ تکلیف برای او متفاوت است. احکام براساس حرام و حلال و مستحب و مکروه نسبت به احکام ظاهری وضع می‌شود؛ ولی وقتی که انسان از مرتبهٔ ظاهر عبور کند، مسئلهٔ وجوب برای او دقیق‌تر است از همین وجوب ظاهر، و مسئلهٔ حرمت برای او مهم‌تر است از همین حرمت ظاهر.

در رسائل عملیه آنچه صحبت است از حلّیت و حرمتِ احکام ظاهر است. در مراتب باطن مسئلهٔ حرمت و وجوب و استحباب و کراهت فرق می‌کند. برای یک نفر از افراد عادی نماز خواندن و نماز یومیّه را به جا آوردن حکم شرعی است و باید به این وجوب بپردازد؛ غیبت نکند، تهمت نزند، به اموال محرّمه دست نیندازد، ایذاء مؤمن نکند. اینها همه از مسائل و مصادیق حرمت و وجوب ظاهر است. ولی برای افرادی که آنها قدری گرایش به باطن دارند، خیال خلاف، خطور خلاف و فکر خلاف هم حرام می‌شود؛ فکر موافق واجب می‌شود، رعایت بعضی از مطالب وجوب پیدا می‌کند، ترک بعضی از مسائلی که مورد توجه مردم نیست، آن ترک حرام می‌شود و انجام بسیاری از اموری که مردم عادی به آن توجه ندارند، ممکن است برای او واجب بشود.

هر شخص در هر مرتبه‌ای که هست، به مقتضای همان مرتبه، احکام و تکالیفی دارد؛ اگر نسبت به رعایت آن احکام اهتمام داشت، وارد مرتبهٔ بعد خواهد شد و اگر در انجام آن احکام و تکالیف کوتاهی کرد، در همان مرتبه‌ای که هست متوقف خواهد شد و حرکتی نخواهد کرد.

ممکن است این مسئله برای ما جای تعجب باشد که چطور در بعضی از روایات داریم که نفسِ عدم توجه و کمترین غفلت از مشاهدهٔ محبوب و رعایت مقام ادب نسبت به ذات پروردگار، موجب سقوط یک فرد و رَجُلی می‌شود که مراتب عالیه‌ای را طی کرده است![1] یک لحظه غفلت انسان را به حضیضِ ذلت می‌اندازد و

---

[1] مصباح الشّریعة، ص ۹۷:
«قال الصّادقُ علیه السّلام: **التّوبَةُ حَبلُ اللهِ و مَدَدُ عِنایَتِهِ و لابُدّ لِلعَبدِ مِن مُداوَمَةِ التّوبَةِ علیٰ کلِّ حالٍ، و کلُّ فِرقَةٍ مِنَ العِبادِ**

از درگاه ربوبی دور می‌کند! لذا بزرگان برای این مسئله دستور أکید داده‌اند که انسان به هر مرتبه از درک و شعورِ تکالیف و احکام خود می‌رسد، نمی‌تواند خود را با طبقهٔ مادون مقایسه کند؛ نمی‌تواند بگوید: «فلان‌کس این مطلب را انجام نمی‌دهد!» نمی‌تواند بگوید: «چطور بسیاری از افراد از این نکته غفلت می‌کنند؟!» نمی‌تواند بگوید: «چطور رفیق من نسبت به این مسئله توجه ندارد؟!»

بی‌ارزشی دنیا نزد سالک بعد از طیّ مراتب کمال و خروج از عالم کثرت

هر شخصی به مقتضای همان درکی که دارد، خدای متعال از او بازخواست می‌کند تا اینکه انسان به‌واسطهٔ طیّ مراتب، به آن مرتبه‌ای که مورد نظر است فائق بشود، حجاب‌ها کنار برود، پرده‌ها کنار برود، از مقام تشویش و اضطراب و تردید خارج بشود و به مقام اطمینان برسد؛ به مقامی که در آن مقام دیگر نفس آرامش دارد، نفس سکون دارد، نفس اطمینان دارد و چیزی نمی‌تواند باعث تزلزل او بشود. چرا؟ چون جنبهٔ کثرت در او به جنبهٔ وحدت تغییر پیدا کرده است.

تا به‌حال چشمش کثرات را می‌دید، هواهای مختلف را می‌دید، مسائل مختلف را می‌دید. دیدگاه او نسبت به قضایا، دیدگاه کثرتی و دیدگاه نفسانی بود. در مسائل مختلف، هواها و میل‌هایی برای او پیدا می‌شد؛ یک روز به جمعِ مال همّت می‌گمارَد، روز دیگر برای به‌دست آوردن اعتبار و شخصیت در میان مردم به تلاش و تکاپو می‌افتد، برای جمع کردن آراء به این‌طرف و آن‌طرف می‌رود، برای به‌دست آوردن مال به این سر و آن سو سَرک می‌کشد، تمام امیالش صرفِ رسیدن به مقاصد دنیوی است، برای به‌دست آوردن شهوات از هیچ‌گونه حدّ و مانعی پرهیز نمی‌کند و برای رسیدن به دنیا و حیات دنیوی به عمران بدن و عمران جسد می‌پردازد. در دنیا مسئله از این قبیل است:

شعری عالی از حلاّج در وصف دنیا

كـانَـت لِنَفسی[1] أهـواءٌ مُـفَـرَّقَـة *** فاستَجْمَعَت مُذ رَأَتکَ العَینُ أهوائی[2]

«قبل از اینکه چشمم به جمال تو بیفتد، دارای هواها و میل‌های متشتّت و متکثّری بودم؛ هواها و میل‌های من تمام به دنیا برمی‌گشت. تمام آرزوهای نفسانی من برای گذران دنیا به شُعَب مختلف و به فروعات مختلف او بود. هر روز به یک جا رو می‌آوردم. امروز برای کسب وجاهت تلاش می‌کردم، فردا به‌دنبال مال می‌رفتم،

لهم تَوبَةٌ: فَتَوبَةُ الأنبیاءِ مِن اضْطِرابِ السِّرّ و تَوبَةُ الأولیاءِ مِن تَلوینِ الخَطَراتِ و تَوبَةُ الأصفیاءِ مِنَ التَّنفیسِ و تَوبَةُ الخاصّ مِنَ الاِشتِغالِ بِغَیرِ اللهِ تَعالیٰ و تَوبَةُ العامّ مِنَ الذُّنوبِ...»

[1] خ.ل: لِقَلبی.

[2] دیوان الحلاّج، ص ۱۷۱. روح مجرّد، ص ۲۱۹:

«در دل من اندیشه‌ها و افکار متشتّت و گوناگون بود؛ اما وقتی که چشمم به رویت افتاد، تمام آن آراء و افکار در تو خلاصه و جمع شد.»

روز دیگر برای مسائل دیگر قیام می‌کردم. افراد را می‌خواستم متوجه خود کنم، در میان مردم خود را محبوب کنم و جاذبه‌ها را به‌سمت خود جذب کنم. از بدی و انتقاد می‌گریختم. از مدح و ثنا خوشم می‌آمد و رو می‌آوردم. اینها مسائلی بود که قبل از اینکه چشمم به جمال تو بیفتد در این مسائل گرفتار بودم. ولی از آن زمان که با تو هم‌نشین شدم و لذت دیدار تو در مذاق من افتاد و چشمم به جمال تو آشنا شد، تمام این امیال همه به کنار رفت؛ دیگر به‌دنبال مال نیستم. دیگر از مردم فرار می‌کنم. از اجتماعات گریزانم. تا دیروز اگر تنها بودم، این مسئله مرا آزار می‌داد، امروز دیگر ارتباط با مردم، موجب ناراحتی و انزعاج و موجب انزجار من است؛ بالاتر از انزعاج! دیگر از ارتباطات خرسند نیستم، بلکه دارم فرار می‌کنم. چرا؟ چون این ارتباطات با ارتباط با تو نمی‌سازد. این مسائل با خلوت با تو نمی‌سازد. رفتن به این سو و آن سو دیگر با ارتکاز خلوت‌نشینی با تو جور درنمی‌آید. تمام این اهواء و تمام این امیال قبل از مشاهدهٔ تو و قبل از لذت هم‌نشینی با تو، برای من صورت دیگری داشت؛ محبوب بود، جاذب بود، مورد توجه من بود. اگر یک روز یک شخصی را نمی‌دیدم برای من سؤال بود. اگر یک روز یک کسی مرا نمی‌دید، به‌دنبال این می‌افتادم که چه شده که او امروز مرا ندیده است؟! مگر من کاری انجام داده‌ام؟! بروم و دوباره او را متوجه خود کنم! اگر امروز برخورد نداشتم، اگر امروز کسب مال نمی‌کردم، آن روز برای من روز مَیشوم و روز بدی بود. آن روزی برای من روز مبارکی بود که می‌توانستم به‌مقدار زیاد از متاع دنیا بهره بگیرم، به‌مقدار زیاد از افراد به‌سمت خود جذب کنم و به‌مقدار زیاد در میان مردم محبوبیت ایجاد کنم. این مسئله برای من محبوب بود و من به این مسئله توجه داشتم. حالا کارم به جایی رسیده است که می‌خواهم اصلاً کسی مرا دوست نداشته باشد! لقای آنها را بخشیدم، ارتباط با آنها را به ارتباط با دوست تبدیل کردم و به مال دنیا دیگر توجهی ندارم؛ چه برای من امروز حاصل بشود چه حاصل نشود، فرق نمی‌کند.»

در روایتی است که شخصی از امام صادق علیه السلام سؤال کرد: «من از خداوند طلب صحت و سلامتی و طول عمر و گشایش و انبساط می‌کنم.» حضرت فرمودند:

> از کجا این دعای تو، دعای خیر است؟ چه‌بسا ممکن است که خیر بندهٔ مؤمنی در فوت فرزند او باشد! چه‌بسا ممکن است که خیر مؤمنی در قرض و گرفتاری او باشد! چه‌بسا ممکن است که خیر مؤمنی در قطع دست او باشد!

مسئله این است.

راه رسیدن به بالاترین مرتبهٔ تقوا و نشانه‌های آن

آن کسی که می‌خواهد به او رو بیاورد، آن کسی که می‌خواهد هم‌نشینی با خوبان را نصیب خود کند، آن کسی که می‌خواهد ملاقات با پروردگار را برای خود تحصیل نماید، باید امیال خود را تغییر دهد، باید هواهای خود را تبدیل کند، باید آنچه را که سایر مردم به آنها گرفتارند و در منجلاب رذالت‌ها و پستی‌ها و هواها و

توهّم‌ها و تخیل‌ها دست و پا می‌زنند، از آن منجلاب خود را بیرون بکشد تا بتواند استعدادهای نهفتهٔ خود را به فعلیت برساند. انسان باید آنچه مردم به‌دنبال آن هستند از هواها و تغییرات و تحولات و «امروز چه شده است» و «فردا چه خواهد شد» و... را برای مرم بگذارد. اگر می‌خواهد ﴿ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِۦ﴾ برای او حاصل بشود، اگر می‌خواهد به آن مرتبهٔ بالا برسد، باید راهی را برود که رهروان رفتند و از پیش خود راه درنیاورد. راهی را که افراد عادی طی کرده‌اند، در هر لباس و در هر شکل، آن راه را کنار بگذارد. نتیجهٔ آن راه همین است که ما داریم مشاهده می‌کنیم، نتیجهٔ آن راه همین است که ما در افراد می‌بینیم. نتیجهٔ آن راه همین است که شخص بعد از گذشت هفتاد سال و هشتاد سال، در هنگام رفتن، آن وقت که دیگر مطلب یقینی و علمی می‌شود، دیگر در آنجا اعتبارات کنار می‌رود، دیگر وعده‌ها در آنجا به پوچی تبدیل می‌شود و آن باطنِ پوچِ خود را نشان می‌دهد، آن ارتباطات دیگر در آنجا حذف می‌شود، آن وعده‌ها دیگر کنار می‌رود، آن امیدهای طبیب برای بقا دیگر به نا امیدی تبدیل می‌شود، آن جمع مال و ثروت که به تخیل زندگانی مادام‌العمرِ دهر برای خود تحصیل کرده، دیگر تمام آنها پرِ کاهی ارزش ندارد، آن سلامتی که به امید آن سلامتی خود را به هر اشتباه و به هر شهوترانی می‌انداخت، الآن دیگر برای او ارزشی ندارد. آن محبوبیت و جاذبه‌هایی که همهٔ افراد چون پروانه به دور شمع او می‌گردیدند و تصور دوام و ابدیّت را برای خود می‌کرد، دیگر آن افراد برای او ارزشی ندارند. مریض می‌شود، دیگر کسی به سراغش نمی‌آید. در خانه می‌افتد، دیگر کسی از او احوال نمی‌پرسد.

حکایت عبرت‌آموز غربت والدِ علامه طهرانی در اواخر عمر

جدّ ما[1] بسیار معروف بوده است. در مسجد به اقامهٔ نماز جماعت مشغول بودند؛ افراد بسیار می‌آمدند و علما و قاطبهٔ ائمهٔ جماعات در این مسجد حضور پیدا می‌کردند. در مناسبت‌های مختلف، مسجد مالامال از جمعیت و متروس[2] از علما و بزرگان بود. ایشان بیمار می‌شوند و در منزلی که بالای طهران داشتند بستری می‌شوند و در آنجا بودند تا اینکه به رحمت خدا می‌روند.

مرحوم پدر ما [علامهٔ طهرانی] رحمة الله علیه راجع به پدرشان نقل می‌کردند:

> وقتی که پدر ما مریض شد، با وجود این‌همه مسائل و با وجود این‌همه بیا و برویی که ایشان داشتند، در تمام مدتی که در آنجا بستری بودند، هفت نفر از این‌همه جمعیت به خود زحمت نداد که دو فرسخ بیاید آن بالا و ایشان را عیادت کند، تا اینکه ایشان به رحمت خدا رفتند! [اما] وقتی که از دنیا رفتند، تشییع جنازه‌ای برای ایشان انجام شد که در تاریخ طهران سابقه نداشت!

شما ببینید روزگار، چه روزگاری است که تا وقتی انسان زنده است و ارتباط دارد، افراد می‌آیند، می‌روند و دور انسان بیا و برو است؛ اما همین‌که انسان مریض می‌شود، ناتوان می‌شود، گرفتار می‌شود، سست می‌شود،

---

[1] مرحوم آیت‌الله حاج سید محمدصادق حسینی طهرانی رحمة الله علیه.

[2] مملوّ و مالامال. (محقق)

سن رو به کهولت و توانایی‌های انسان رو به اُفول می‌گذارد، دیگر افکار همه از آن مسیر برمی‌گردد، تمایلات عوض می‌شود و خواست‌ها تغییر پیدا می‌کند؛ آن‌وقت انسان در چنین موقعیتی می‌بیند واقعیت چیز دیگر است! واقعیت، این بیا و بروها نبوده است، واقعیت این محبوبیت‌ها نبوده است، واقعیت این امیدهایی که به او می‌دادند نبوده است، واقعیت این وضعیت و این مسائل نبوده است؛ دیگر در آنجا نه پول ارزش دارد، نه محبوبیت خریدار دارد و نه جاذبه‌ها دیگر در آنجا تأثیری دارد! آن موقع انسان خودش و خودش و خودش می‌ماند و بس و آنچه را که اندوخته و ذخیره کرده است!

بعثت انبیا و رُسُل یک منّت الهی برای خروج مردم از عالم کثرات

اینجاست که ما باید واقعاً به حقایق این مکتب نورانی پی ببریم و شاکر خداوند باشیم که در آیهٔ شریفه می‌فرماید:

﴿وَٱذۡكُرُواْ نِعۡمَتَ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡ إِذۡ كُنتُمۡ أَعۡدَآءٗ فَأَلَّفَ بَيۡنَ قُلُوبِكُمۡ فَأَصۡبَحۡتُم بِنِعۡمَتِهِۦٓ إِخۡوَٰنٗا وَكُنتُمۡ عَلَىٰ شَفَا حُفۡرَةٖ مِّنَ ٱلنَّارِ فَأَنقَذَكُم مِّنۡهَا كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمۡ ءَايَٰتِهِۦ لَعَلَّكُمۡ تَهۡتَدُونَ﴾.[1]

ای مردم، شما در یک وضعیتی بودید که در کنار جهنم قرار داشتید. دوران جاهلی شما دورانی بود که در آن دوران به تمام مسائل و به تمام ارزش‌ها پشت‌پا زده بودید. خواست‌های شما، خواست‌های دنیوی بود. دائماً بر سر مسائل قبیلگی و مسائل دنیایی با هم به نبرد و مقابله و خونریزی می‌پرداختید. دختران خود را زنده‌به‌گور می‌کردید. راجع به مسائل دنیوی و مسائل پَست، زندگانی خود را می‌گذراندید. تمام عالمِ شما و زندگانی شما را این‌گونه مطالب تشکیل می‌داد. ارتباطات بین شما براساس خودخواهی و انانیّت و تفَرعُن بود. ارتباطات جنبهٔ الهی و توحیدی نداشت. براساس تفاخر با هم زندگی می‌کردید. براساس انانیّت‌های مادی و عالَم کثرت با هم برخورد می‌کردید. دیدگاه شما در روابط، دیدگاه مادی بود. براساس زیادی و کمی ثروت روابط ایجاد می‌کردید؛ نه براساس انسانیت، نه براساس توحید و اشتراک در انتساب و وحدت در انتسابِ به حق. در رفاقت براساس دیدگاه‌های مادی کسب رفاقت می‌کردید. روابط اجتماعی، تمام براساس مسائل مادی بود. برای برگزینی رفیق، به مسائل ظاهری او نگاه می‌کردید، نه به باطنش. برای تشکیل زندگی به قضایای ظاهری و مسائل مورد توجه مردم توجه می‌کردید، نه به اصل و اساس و حقیقت خود این مسئله.

تا اینکه خدای متعال بر شما منّت گذاشت: ﴿لَقَدۡ مَنَّ ٱللَّهُ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذۡ بَعَثَ فِيهِمۡ

---

[1] سورهٔ آل‌عمران (۳) آیهٔ ۱۰۳. امام شناسی، ج ۱۳، ص ۳۰۹:
«[همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و تفرقه نکنید] و نعمت خداوند را که بر شما ارزانی داشت به خاطر بیاورید، در آن زمانی که شما دشمنِ هم بودید و خداوند در میان دل‌های شما الفت افکند و بنابراین در سایهٔ نعمت خدا برادر شدید، و شما در لب پرتگاه گودال آتش بودید و خداوند شما را از آن برگرفت. این‌طور ای پیامبر، خداوند آیاتش را بر شما مردم، روشن و مبیّن می‌دارد به امید آنکه شما راه را پیدا کنید.»

رَسُولٗا مِّنۡ أَنفُسِهِمۡ يَتۡلُواْ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتِهِۦ وَيُزَكِّيهِمۡ وَيُعَلِّمُهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ وَإِن كَانُواْ مِن قَبۡلُ لَفِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٍ﴾؛[1] تا اینکه خدا بر شما منّت گذاشت و پیامبری را از آن سو به‌سمت شما روانه نمود تا اینکه آن امیال را به میل توحیدی برگرداند. آن خواست‌ها را به خواست توجه به حق برگرداند. آن مسیری را که در این دنیا براساس نگرش‌های مادی و براساس دیدگاه‌های مادی طی می‌کردید، تبدیل به نگرش الهی کند، شما را از این منجلاب درآورَد، روح توحید بر کالبد میّت شما بدمد و از آن حقیقت توحید بر نفس شما بوَزاند؛ تا اینکه رفتارتان تغییر کند، ارتباطاتتان عوض شود، دیدگاهتان فرق کند، وضعیتتان از آن وضعیت کثرتی و وضعیت دنیایی بیرون بیاید و به آن عالم قدس پرواز کنید.

تبدل دیدگاه کثرتی به توحیدی ثمرهٔ آشنایی با مبانی اولیای الهی

لذا ما باید همین مسئله را نسبت به خود در نظر بگیریم. عیناً این کلام امیرالمؤمنین علیه السلام و این آیهٔ شریفه مربوط به ماست. قبل از اینکه ما با این مطالب آشنا بشویم چه وضعیتی داشتیم؟ قبل از اینکه ما با این مکتب آشنا بشویم چه وضعیتی داشتیم؟ افکار ما افکار دیگری بود. میل‌های ما و شهوات ما شهوات دیگری بود. خواست‌های ما خواست‌های دیگری بود. ارزش را در مسائل دیگر می‌دیدیم.

صلاح حیات و زندگی را در عمران بدن و دنیا می‌دیدیم. ارزش نفسانی و روحی را در روابط اجتماعی و محبوبیت‌های کاذب اجتماعی می‌دیدیم. برای اقناع امیال نفسانی به مسائل و قضایایی که سایر افراد با آن قضایا و مسائل دست‌به‌گریبان هستند، به آنها رو می‌آوردیم. برای رسیدن به مقام و موقعیت تلاش می‌کردیم و رسیدن به آن را برای خود افتخار می‌دانستیم. برای کسب جاذبه‌های اجتماعی به‌دنبال پیدا کردن افرادی که بتوانند بر گِرد محوریت ما استقرار پیدا کنند، شب‌وروز را می‌گذراندیم. درحالتی‌که تمام اینها همچون سمّ هالک و همچون زهر خطرناک هر آنی برای ما، بر جان ما و بر نفس ما و بر ضمیر ما وارد می‌شد و ما را از رسیدن به آن مرتبهٔ تقوا باز می‌داشت و هر آنی ما را دستخوش طوفان حوادث و انقلابات و تشویش‌های داخلی و تردیدها و اضطرابات می‌نمود!

با هر حادثه اوضاع ما پریشان می‌گشت. با هر فراز و نشیب در جوانب و در شرایط ما، ما بالا و پایین می‌رفتیم. ما زیر و رو می‌شدیم. خواب از ما ربوده می‌شد. راحتی و آرامش از زندگی ما رخت بربسته بود. دائم گوش و چشممان به مسائل و به حوادث بود؛ چه حادثه‌ای به‌سمت ما رو می‌آورد و چه حادثه‌ای بر علیه ما دارد حرکت می‌کند! خود را دائماً مشغول این مسائل می‌کردیم. امروز را به فردا به این کیفیت می‌گذراندیم.

---

[1] سورهٔ آل‌عمران (۳) آیهٔ ۱۶۴. اسرار ملکوت، ج ۳، ص ۱۵۰:
«به‌تحقیق و حقّاً که خداوند بر مؤمنین منّت نهاد و پیامبری از میانشان برانگیخت که آیات خود را بر آنان بخواند و آنها را پاک و تزکیه نماید و کتاب و حکمت بیاموزد، درحالی‌که آنها در گمراهی و ضلالت آشکار قرار داشتند.»

این هفته را به آن هفته و این سال را به آن سال سپری می‌کردیم.

تا اینکه نوید رحمت از جانب اولیای خدا وزیدن گرفت. نسیم و باد صبا از گفتار و نوشته‌های کلمات بزرگان، بر جان و قلب ما فرود آمد. دنیا و اعتباریت دنیا روی خودش را به ما نشان داد. مَجاز و بطلان اعمال و رفتار عامّه برای ما منکشف شد. حقیقت توحید و حقیقت عالم معنا به روی ما بال گشود و آغوش خود را به روی ما باز کرد. مسائلی که تا به‌حال با آن مسائل دست‌به‌گریبان بودیم، امروز آن مسائل دیگر برای ما ارزش و بهایی ندارد. آن مطالبی که تا دیروز اهمیت نمی‌دادیم تازه امروز برای ما پا گرفته و امروز برای ما موقعیت پیدا کرده است.

به همین اساس است که فرمودند: «اگر تا روز قیامت شکر کنید، حق این مکتب را نمی‌توانیم ادا کنیم!» واقعاً هم همین است و باید هم همین‌طور باشد. چرا؟ چون ما را به سمتی می‌خوانند که عاقبتش مقام قدس است. ما را به سویی دعوت کرده‌اند که عاقبتش روح و رضوان الهی است. ما را به جایی دعوت کرده‌اند که اگر در ازای لحظه‌ای دیدار دوست، حکومت دنیا و حکومت آخرت ـ آخرت! ـ را در دست ما بگذارند، دیوانگی و جنون است که کسی قبول کند! به آنجا ما را دعوت کرده‌اند.

شرح روایت: سُبحانَکَ أیُّ عَینٍ تَقومُ نُصبَ بَهاءِ نورِکَ

امیرالمؤمنین علیه السلام در وصف این هدف و این غایت می‌فرماید:

سُبحانَکَ أیُّ عَینٍ تَقومُ نُصبَ بَهاءِ نورِکَ و تَرقَیٰ إلیٰ نورِ ضیاءِ قُدرَتِکَ، و أیُّ فَهمٍ یَفهَمُ ما دونَ ذٰلکَ إلّا أبصارٌ کَشَفتَ عَنها الأغطیَةَ و هَتَکتَ عَنها الحُجُبَ العَمیّةَ، فَرَقَت أرواحُها إلیٰ أطرافِ أجنِحَةِ الأرواحِ فَناجَوکَ فی أرکانِکَ و وَلَجوا [أَلَجّوا] بَینَ أنوارِ بَهائِکَ و نَظَروا مِن مُرتَقَی التُّربَةِ إلیٰ مُستَویٰ کِبریائِکَ فَسَمّاهُم أهلُ المَلَکوتِ زُوّارًا و دَعاهُم أهلُ الجَبَروتِ عُمّارًا.[1]

خیلی عجیب می‌فرماید! خیلی عجیب! واقعاً اگر اینها این مسائل را برای ما بیان نمی‌کردند، ما از کجا پی می‌بردیم و از کجا می‌فهمیدیم چنین مطالبی هم هست؟!

سُبحانَکَ أیُّ عَینٍ تَقومُ نُصبَ بَهاءِ نورِکَ و تَرقَیٰ إلیٰ نورِ ضیاءِ قُدرَتِکَ؛ مقدس است ذات اقدس تو ای پروردگار! کدام چشمی می‌تواند در قبال بهاء نور تو مقاومت کند و ایستادگی کند و آن بهاء نور تو را ببیند؟! کدام چشمی می‌تواند؟! نه این چشم ظاهر، این چشم ظاهر که معنا ندارد! این چشم ظاهر که فقط سنگ و گِل می‌بیند! بلکه کدام چشم دل می‌تواند با آن‌همه موقعیت و با آن ظرفیت و آن سعه‌ای که دارد بتواند در قبال بهاء نور تو مقاومت کند و قبول کند و تلقّی کند و تحمل این بهاء نور تو را داشته باشد و به بالاترین مراتب ضیاء قدرت تو دست بیندازد؟!

و أیُّ فَهمٍ یَفهَمُ ما دونَ ذٰلکَ؛ و کدام فهمی می‌تواند حتی مادون این مرتبه را بفهمد؟! کدام ادراکی می‌تواند آن حقیقتی را که ولیّ تو و آن شخصی که با فناء در ذات تو و از دست دادن نفس و انّیّت خود، لذت مناجات با تو را یافته است، آن حال را بفهمد؟! کدام عقل می‌تواند این را درک کند؟!

إلّا أبصارٌ کَشَفتَ عَنها الأغطیَةَ؛ «فقط یک دسته هستند: آنهایی که تو پرده را از جلوی چشمانشان باز کردی و کنار زدی!»

---

[1] بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۳۰؛ إثبات الوصیّة، ص ۱۲۹، با قدری اختلاف.

و هَتَکتَ عَنها الحُجُبَ العَمیَّةَ؛ «و حجاب‌هایی که موجب کوری دل است را تو آمدی کنار زدی و بندهٔ خودت را از اینها عبور دادی و حرکت دادی!»

چه حجاب‌های ظلمانی و چه حجاب‌های نورانی؛ هر دو! حجاب نورانی هم حجاب برای دیدن یار است و آن هم حجاب برای رؤیت محبوب است. نه فقط حجاب‌های ظاهر، نه فقط تعلقات دنیا، نه فقط امیال دنیا و امیال شهوانیِ در عالم کثرات. خود حجاب نورانی، [مانند] هم‌نشینی با ارواح، هم‌نشینی با ملائکه و هم‌نشینی با انوار قدسیه، تمام اینها به‌عنوان حجاب، مانع از دیدن تو هستند! این حجاب‌ها را همه را کنار زدی تا اینکه آنها آمدند و در انوار بهاء تو غوطه‌ور شدند، آن‌چنان مست شدند که اصلاً سر از پا نشناختند!

[**فَرَقَت أرواحُها إلَی أطرافِ أجنِحَةِ الأرواحِ**؛ «و جان‌های آنها را به‌سوی اطراف بال‌های ارواح، منتشر و پراکنده نمودی.»]

فَناجَوکَ فی أرکانِکَ؛ «اینها با تو در آن ارکان وجودیِ تو به مناجات پرداختند.»

خیلی عبارت، عبارت عجیبی است! یعنی مناجات، دیگر از مقام صفت و اسم گذشته، این مناجات فقط با تو دارد تحقق پیدا می‌کند و اینها با ذات تو دارند مناجات می‌کنند.

و وَلَجوا بَینَ أنوارِ بَهائِکَ؛ «و بین انوار بهاء تو اینها به نور مطلق تبدیل شدند. وجود آنها همان وجود بسیط و آن وجود حقیقت حق شده است که تعیّن آنها به تعیّن حق متعیّن شده و جلوهٔ آنها به ظهورِ حق تجلّی کرده و دیگر آنها از خود بیرون آمده‌اند.»

[**و نَظَروا مِن مُرتَقَی التُّربَةِ إلیٰ مُستَویٰ کِبریائِکَ**؛ «و از این خاکدان و تربت با نظر ارتقاء به سوی مستوای مقام کبریائیّت تو نظر کنند.»]

فَسَمّاهُم أهلُ المَلَکوتِ زُوّارًا و دَعاهُم أهلُ الجَبَروتِ عُمّارًا؛ «[اهل] ملکوت به [آنان] "زائران حریم قدس" و [اهل] جبروت به [آنان] "عامرین" (کسانی که به عمران و اصلاح خود پرداخته‌اند) می‌گویند.»

لزوم رسیدن به بالاترین مرتبهٔ تقوا و عدم اکتفا به مراتب مادون

این هدف و مقصدی است که خداوند متعال برای ما تقدیر کرده است. آن‌وقت ببینید ما کجا هستیم و در چه مطالبی داریم سیر می‌کنیم! به فکر امروز و فردا و مسائل دنیا! لذا می‌فرماید:

﴿یَٰٓأَیُّهَا ٱلَّذِینَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِۦ﴾[1]؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به بالاترین مرتبهٔ تقوا برسید.»

نگران خودتان باشید! شما برای این مرتبه خلق نشده‌اید که بخواهید یک تقوا [صرفاً] در این مرتبه داشته باشید؛ شما برای کهکشان‌ها خلق شده‌اید! چرا به یک متر و دو متر خودتان را قانع می‌کنید؟! چرا فقط به احکام ظاهری بسنده می‌کنید؟! چرا خودتان را از تحت این احکام درنمی‌آورید تا با عبور از مسائل غیب سر از جایی درآورید که حتی حاکم به این احکام، قدرت توهّم آن مقام را نخواهد داشت و حتی کسانی که آنها در این مطالب سیر کرده‌اند قادر بر توهّم آنها نخواهند بود! شما برای چنین جایی هستید.

خب، الحمدلله ماه رمضان طی شد. خدای متعال قسمت کرد یک ماه را به روزه [بگذرانیم] و بندگان

---

[1] سورهٔ آل‌عمران (۳) آیهٔ ۱۰۲.

خودش را در این ماه ضیافت کرد. امیدواریم که رحمت او در این ماه شامل همهٔ ما شده باشد. خیلی عجیب! من الآن وقتی که این دوستان و رفقا مشغول خواندن تکبیرات بودند داشتم فکر می‌کردم و با خودم می‌گفتم ـ یک‌دفعه این به ذهنم آمد ـ که چقدر واقعاً مسئله، مسئلهٔ عجیبی است! سنخیّت بین عید فطر و بین عید قربان در روز دهم ذی‌حجّه.

فلسفهٔ عید بودن عید قربان و سنخیّت آن با عید فطر

طبعاً در روز عید قربان مشخص است؛ حاجی احرام بسته، حرکت کرده، از همهٔ دنیا بیرون آمده، از تعیّنات بیرون آمده، لباس‌ها را کنار گذاشته، زینت‌ها را کنار گذاشته، تک و تنها با دو تا لباس و با دو تکّه پارچه در این بیابان‌ها حرکت کرده، خاک و خول، با این وضعیت آمده برای عرفات و در عرفات شروع کرده به گریه و نابه و توبه و زاری که: خدایا، از همهٔ گناهان ما بگذر! از همهٔ لغزش‌های ما بگذر! از همهٔ انانیّت‌ها بگذر! می‌بینی با چه وضعی آمده‌ایم؛ دیگر لباس نداریم، انگشترمان را درآوردیم، لباسمان را درآوردیم، همه یکی شدیم، کسی اگر پیش ما بنشیند ما را نمی‌شناسد، همه دوتا لباس سفید و قابل تشخیص نیست. با چنین وضعیتی آمده‌ایم که از تقصیرات ما بگذری و از خطاهای ما چشم بپوشی و ما را لایق برای وفود به حرم خودت قرار بدهی.

بعد از ظهر روز عرفه [نزدیک] شب که می‌شود پیغمبر اکرم صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم در موقعی که سوار بر ناقه و شتر خودشان بودند و می‌خواستند به‌سمت مشعر حرکت کنند، برای مردم صحبت کردند و فرمودند:

> ای حُجّاجی که به عرفات توفیق یافتید و در اینجا گرد آمدید، بدانید که خداوند تمام گناهان شما را بخشید! حرکت کنید همان‌طوری‌که از مادر متولد شدید![1]

این‌طور حرکت کنید! آن‌وقت مردم این‌طور حرکت می‌کنند، می‌روند برای مشعر و وارد در حرم خدا می‌شوند. مشعر دیگر حرم است، آنجا دیگر از حِلّ خارج می‌شوند و داخل در حرم می‌شوند. خدا از آنها پذیرایی می‌کند. از آن افاضات مقام حرم در مشعر برای حجّاج نازل می‌شود. دوستان و رفقایی که یک قدری چشمشان باز است مسائلی نقل کرده‌اند! خلاصه خبرهایی هست در آنجا! در آن شبِ مشعر خیلی مسائل هست.

وقتی که خدای متعال بندگانش را به چنین افاضه‌ای مستفیض می‌کند، آن‌وقت می‌گوید حالا فردا را عید بگیر! عید قربان عید ورود افراد در حرم الهی است در وقتی که پاک شده‌اند، طاهر شده‌اند، گناهانشان همه در عرفات ریخته و تمام خطاها و لغزش‌ها همه از بین رفته است؛ حالا باید وارد حرم بشوند با حالت طهارت. لذا روز دهم برای این جهت عید است؛ به شکرانهٔ ورود در حرم الهی ما روز دهم را عید می‌گیریم و همین نماز را

---

[1] رجوع شود به الکافی، ج ۴، ص ۲۵۸.

می‌خوانیم! همین نماز!

شرح دعای قنوت نماز عید

اللّهمّ أهلَ الکبریاءِ و العَظَمَةِ، و أهلَ الجودِ و الجَبَروتِ، و أهلَ العَفوِ و الرّحمَةِ، و أهلَ التّقویٰ و المَغفِرَةِ، أسألُکَ بِحقّ هذا الیَومِ[1] الّذی جعَلتَهُ لِلمسلِمینَ عیدًا و لمحمّدٍ صلّی اللّه علیه و آله ذُخرًا و شَرَفًا و کَرامَةً و مَزیدًا؛ أن تُصَلّیَ علیٰ محمّدٍ وآلِ محمّدٍ.

بعد می‌رود تا آخر دعا:

و أن تُدخِلَنی فی کلّ خَیرٍ أدخَلتَ فیه محمّدًا و آلَ محمّدٍ؛ «خدایا در امروز که روز عید قربان است، مرا در هر خیری داخل کن که پیامبرت و اهل‌بیت پیامبرت را داخل کردی!»

خیلی مسئله عجیب است! در هر خیری! استثناء نکرده است؛ خدا نگفته است که اینها پیغمبر و ائمه هستند و حساب جدایی دارند و شما چنین تقاضایی نکنید و شما را چه به این مسائل؟! نه، خدا می‌گوید: رحمت من عام است، کجاست آن کسی که بیاید؟! سفرهٔ من پهن است، کجاست آن کسی که بر سر این سفره بنشیند؟! آنچه به پیغمبرم و اهل‌بیت او دادم به شما هم می‌دهم.

«أن تُدخِلَنی...»

اگر این‌طور نبود که نمی‌گفتند [این دعا را] در نماز بخوان؛ اگر خدا نمی‌داد که نمی‌گفتند انسان بخواند!

و أن تُخرِجَنی مِن کلّ سوءٍ أخرَجتَ مِنه محمّدًا و آلَ محمّدٍ [صَلَواتُکَ عَلَیهِ و عَلَیهِم]؛ «از هر بدی، از هر تمایل به کثرت، از هر توهّم، از هر اعتبار، از هرچه که کمترین حجابی بین تو و بین بنده‌ات ایجاد می‌کند؛ خدایا همان‌طوری‌که پیغمبر و آل او را خارج کردی، ما را هم خارج کن!»

اللّهمّ إنّی أسألُکَ خَیرَ ما سَألکَ به عِبادُکَ الصّالِحون، و أعوذُ بکَ مِمّا استَعاذَ منهُ عِبادُکَ المُخلِصون.[2]

سنخیّت و نزول برکات عید قربان در عید فطر

اینها همه برای روز عید قربان است! حالا شما ببینید همین حالت را خدا برای روز عید فطر قرار داده است. این یعنی چه؟ دیگر باید بفهمیم مسئله چیست! یعنی آن ضیافتی را که خدا برای حجّاج در عرفات تقدیر کرده و بعد آنها را پاک کرده و از گناهان بیرون آورده است و به فرمایش رسولش: «چنان‌که از مادر متولد شدید، حرکت کنید به‌سمت مشعر!» همان‌طور این ماه رمضان، ما را به این وضعیت درآورده است.

این ماه [رمضان]، ماهی است که ما را از همهٔ گناهان و همهٔ لغزش‌ها و همهٔ انانیّت‌ها بیرون آورده است. یک مقداری گرسنگی به ما دادند، آثارش را خودتان ببینید! ببینید در ماه رمضان چطور بودید، قبل از ماه رمضان چطور بودید! گفتند فقط یک مقداری گرسنگی [بکشید]؛ یک مقداری دهان را ببندید، یک مقداری افکار را

---

[1] یعنی روز عید قربان.

[2] ترجمه: «خداوندا از تو مسئلت دارم و می‌خواهم بهترین چیزی را که بندگان صالحت از تو درخواست نموده‌اند، و به تو پناه می‌برم از آنچه بندگان مُخلِص (و حرکت‌کنندگان در مسیرِ اخلاص) تو از آن به تو پناه برده‌اند.» (محقق)

تصحیح کنید، یک مقداری جلوی شکم را بگیرید و یک مقداری جلوی نفس را بگیرید.

دستور بزرگان بر استمرار مراقبه بعد از اتمام ماه رمضان

و بعد، خدا امروز [روز فطر] را عید قرار داده است؛ یعنی چه؟ یعنی من شما را وارد حرمم کردم. من شما را بر سر این سفره نشاندم. من از مواهبم که بر مشعر و افراد در مشعر افاضه کردم، آنها را برای شما در امروز صبح افاضه می‌کنم. معنایش این است. همان حالت در همین‌جا وجود دارد و لذا مرحوم آقا [علامهٔ طهرانی] می‌فرمودند:

> افراد باید خیلی تلاش کنند و حدّاکثر تلاش و مراقبهٔ خود را به خرج بدهند تا اینکه حالت ماه رمضان را استمرار بدهند! نگویند: «دیگر تمام شد، حالا هرچه می‌خواهیم بخوریم! تمام شد، هرکاری می‌خواهیم بکنیم! تمام شد، دیگر این یک ماه گذشت!»

بزرگان برای تمام شدن ماه رمضان مصیبت می‌گرفتند که این ماه سی روز بود و گذشت! لذا وقتی که تمام می‌شد، به شکرانهٔ این ضیافت الهی به مقام شکر می‌پرداختند، صدقه می‌دادند، صلهٔ رحم می‌کردند و به زیارت قبور بزرگان می‌رفتند. در جایی که مراقد مطهرهٔ ائمه بود، به زیارت آنها به‌عنوان ادای شکر می‌رفتند که خدا ما را موفّق کرد که امسال را روزه بداریم و از نعمت‌های الهی بهره‌مند بشویم.[1]

امروز روز عید است و روزی است که متعلّق به امام زمان علیه السلام است. امروز مستحب است که انسان برای سلامتی آن حضرت دعا کند، برای سلامتی آن حضرت به فقیر صدقه بدهد و برای تعجیل در فرج آن حضرت دعا کند که إن‌شاءالله دعاها مستجاب خواهد شد.

اللّهمّ إنّا نَسألُکَ و نَدعوکَ بِحقّ محمّدٍ و آل محمّدٍ، یا الله، یا الله، یا الله!

خدایا ما را ببخش و بیامرز!

تا ما را نیامرزیده‌ای از این دنیا مبر!

قلم عفو بر همهٔ جرائم اعمال ما بکش!

ما را از جملهٔ آن محبوبان و راه‌یافتگان درگاه خودت که مختصّ به ضیافت خاصّ خودت هستند قرار بده!

انفاس قدسیهٔ اولیای الهی را شامل حال ما بگردان!

مرضای مسلمین شفا عنایت کن!

موتای آنها را ببخش و بیامرز!

رفع گرفتاری از بِلاد مسلمین بفرما!

شرّ دشمنان اسلام را به خود آنها بازگردان!

---

[1] زاد المعاد، ص ۱۵۳؛ إقبال الأعمال، ج ۱، ص ۲۸۹، با قدری اختلاف.

در فرج ولیّت حضرت ولیّ‌عصر علیه السلام تعجیل بفرما!

ما را از زمرهٔ منتظرین واقعی آن حضرت قرار بده!

در دنیا از زیارت و در آخرت از شفاعتش ما را محروم مفرما!

اللَهمّ إنّا نَرغَبُ إلیکَ فی دَولَةٍ کَریمَةٍ تُعِزُّ بِها الإسلامَ و أهلَهُ، و تُذِلُّ بِها النِّفاقَ و أهلَهُ، و تَجعَلُنا فیها مِنَ الدُّعاةِ إلیٰ طاعَتِکَ و القادَةِ فی [إلی] سَبیلِکَ و تَرزُقُنا بِها کَرامَةَ الدُّنیا و الآخِرَة.[1]

اللَهمّ کُن لِولیّکَ الحُجّةِ بنِ الحَسَن، صَلَواتُکَ عَلیهِ و آله، فی هذه السّاعَةِ و فی کُلّ ساعَةٍ، وَلیًّا و حافِظًا و قائِدًا و ناصِرًا و دَلیلًا و عَینًا، حتّیٰ تُسکِنَهُ أرضَکَ طَوعًا و تُمتِعَهُ فیها طَویلًا.[2]

جهت تعجیل در فرج امام زمان علیه السلام سه صلوات [ختم] بفرمایید.

اللَهمّ صلّ علیٰ محمّدٍ و آلِ محمّد

---

[1] مصباح المتهجّد، ج ۲، ص ۵۸۱. رسالهٔ نکاحیه، ص ۵۷:
«بار پروردگارا، ما با تضرّع و ابتهال نیازمندانه به درگاه تو از سویدای دل خواهانیم تا دولتی بزرگوارانه پیش آوری که در آن دوران، اسلام و یاورانش را سربلند فرموده، نفاق و پیروانش را ذلیل و خوار گردانی! و ما را در آن دوره از زمرهٔ دعوت‌کنندگان خلق به اطاعتت، و از پیشوایان آنها در راه رضای به فرمانبرداریت قرار دهی! و بدین سبب از مواهب نفیسه و کرامت‌های موهوبهٔ خزانهٔ جودت در دنیا و آخرت روزی ما فرمایی!»

[2] مصباح المتهجّد، ج ۲، ص ۶۳۰؛ الکافی، ج ۴، ص ۱۶۲، با قدری اختلاف در مصادر.